

اشعار آقای تنها

مقدمه

طواف خانهء امن خدا کرد
اگر چه نام حج، حجّ وداع است
به صف استاده هنگام مناسک
به غیر از مدح او چیزی نگویند
ویا عالم طفیل پیر بطحاست؟
سمک تسبیح گوی از صوت احمد
که راه خانه اش از خانه گیرد؟
همین، فرمان ربّ العالمین است
به همراهان بگو از پیر و از شاب
بسوی خانه برگردیم خشنود
پذیرفتی سر خوانت چو مهمان
سهیم و هر زمان زیر لوایت
سفر از بیت رب آغاز گردید
سواران از شتر زیر جهازش
بسی خسته ز راه خویش بودند
به همراهش علی و شاه بطحا
منم خاک ره جانانه زین دشت
نه صحرا، آسمان باشد مرا جای
چه من بر تیر مژگانش نشانم
گرفته مهر عالم از علی، روی
علی خورشید او، کی جای سایه است؟
به ناگه برکه ای آمد پدیدار
نه زمزم، کوثر شاه امامت
فلک، سیراب از او ز آغاز و انجام
شفاعت میکند از پیر و از شاب
از این رو تاج عزّت سر نهاده
سه بار آمد که ای سلطان ناطق
تو ابلاغش کن و جان در پناه است
رسالت را نکرده هیچ احراز
سراپاشد خضوع آن عبد مطلق
تمام حاجیان آنجا بمانند

پیمبر حجّ آخر را ادا کرد
طواف کعبه زاوی انقطاع است
پیمبر در حرم خیل ملایک
همه در حیرت از اخلاص او یبند
خدایا این محمد کیست؟ از ماست؟
فلک در گردش از هر شوط احمد
مگر او از حرم سیری پذیرد؟
ولی معنای عبدالله همین است
که برگرد از دیار ربّ الارباب
از این وادی همه در روز موعود
خدایا شاکرت هستیم از جان
اگر چه کایناتند از عطایت
درای کاروان دمساز گردید
بیابان بود و گرمای حجازش
تنی چند از پیمبر پیش بودند
خوشا آن کاروانی کو به صحرا
به هر گامی ببالد ریگ این دشت
علی بر فرق من چون می نهد پای
بدم ذّره، علی کرد آسمانم
تو گویی چشم دل بیند در آنسوی
نبی بسم الله و حیدر چو آیه است
در آن وادی خشک و بی علفزار
نه برکه، زمزم اهل ولایت
غدیر است او، نه آبش خور به هردام
سقایت میکند، نی تشنه آب
مسیر کاروان سبویش فتاده
ولی در بین ره جبریل صادق
خدایت گفته کاین امر اله است
گرت نبود به سر آهنگ ابراز
چو پیغمبر چنین وحیش شد از حق
سپس فرمان اتراش رساندند

وگر کس پیشتر از قافله بود
هزاران زائر بیست خداوند
در این وادی سوزان، خاک بی در
سپس از امر آن میر حجازی
برفت آئینه رب بر فرازش
ستایش لایق پروردگاریست
اگر چه هیچ همتایی ندارد
سلاطین این چنین شوکت ندارند
به هر چیزی که آن پنهان و پیداست
به مجد و عزت نبود نهایت
هم او اول هم او آخر بودهان
بساط عرش و فرش است از عطایش
به ذات پاک او کس ره ندارد
خلایق در برش حقّی ندارند
زرافت داده بر هر دیده، دیده
کریم است و حلیم است و شکیباست
خلایق را به نعمت منّتی هست
بود آگه ز اسرار نهانی
تمام هستی ذرات از او
بود نیروی او برتر زافهام
پدید آرد هر آن خلقی که خواهد
ابد در پیش او آید پیاپیان
بجز ذات خدایی خالقی نیست
بیند او هر آن چشمی که خواهد
بود از باطن هر بند آگاه
کسی نگرفت با دیدن سراغی
شهادت می‌دهم الله نام است
فروغ نور او تا بی نهایت
مقدّر بی شریک، امر الهیست
به وقت آفریدن، روز اول
بیاورد آنچه آورده است بی رنج
خدایی کاو ندارد هیچ، همتا
عدالت مر خدایی را بزیند
شهادت می‌دهم کاو نامش الله

رسول الله بخواندش سوی خود زود
نشان دیدگان سوی که آرند؟
چرا شد کاسهء صبر نبی پر؟*
بنا شد منبر از چندین جهازی
چنین گفتا ز سوز و از گدازش:
که کس در اوج وحدت مثل او نیست
ولی با بندگان در دل بر آرد
در ارکان جهان هیبت ندارند
خدای لامکان، آگاه و داناست
ستایش بهررش از آغاز و غایت
"تصیر الامر" سویی گفتی قران
بود سگان این کشتی به رایش
ملک با روح بر او سجده آرد
ز خوان لطف او بس ریزه خوارند
ولی کس هاله ای از او ندیده
عطا و رحمتش در خلق، بریاست
جزای خیر و شر را مهلتی هست
نباشد پرده بر دیدش زمانی
و بود جمله موجودات از او
به مثلش کس نیاورده در او هام
زتاریکی مطلق نور آرد
عدالت بر سر خوانش چو مهمان
بدین عزّت، عزیز قادری نیست
بدیدارش رود لیکن نشاید
زدانایی نهسد هر گام در راه
مگر او در طریقت زد چراغی
همان کاو شهره در پاکی به عام است
ملک در وقت امرش بی دخالت
وجود و بود، با اذن خدایست
نه سر مشقی و را بوده محّول
جهان قبل از وجودش خاک بی گنج
هم او صنعش بود زیبا و بر جا
که مرجع باشد و هم زاو بخیزد
فروتن پیش فخرش صاحب جاه

به پیش قدرت‌ش هر قادری رام
بودشاهنشسه هستی و افلاک
عنان ماه وخورشید است دستش
به گردش از پی هم روز و هر شب
شکسته کشتی هر ظالم دون
ندارد کس ورا ناسازگاری
هم او فرد است و هم عاری بد از غیر
ورا همتا و همسنگی نبوده است
دهد انجام، هر کاری که باید
هر آن خلقی که باشد ریزه خوارش
حیات و مرگ در فرمان او یبند
گاهی خندان گهی گریان گهی دور
تمامی بسته کن، هم یکونش
عطا از او بود هم برد باری
بود مهر کرم رخشان به دستش
عیان کرد آفتاب عالم افروز
نباشد خالقی جز او که هر آن
به درگاهش دعا گردد اجابت
ز حکمت هر نفس را بر شمرد
نباشد مشککش تا گردد آسان
هر آنکس کرده بر در پا فشاری
خدا حامی و هم حافظ به نیکان
برای موءمنین صاحب اراده است
خداوندی که در هر حالت و فکر
از این روی آورم بر درگهش شکر
بود ایمان من بر اولیایش
اطاعت ز امر او برگردن من
اسیرم من به دام حکم رحمان
نباشد در امان از مکر او کس
به درگاه الهیش چو عبدم
باد اتا رسد بر کس عتابش
خدا، معبود و من هم در اطاعت
که گر بر هر هان ناگفته بودم
تو گفתי گویم اینسان مدح حیدر

به پیش عزت‌ش هر سرکش آرام
به گردش هر فلک زان ایزد پاک
که هر یک را اجل آرد به وقتش
به روی پرده آید ز امر این رب
شیاطین را کشد در خاک و در خون
نه انبازو شبیهش در دیاری
نه زاده است و نه زاییده شد از غیر
کرامت از ازل او را ستوده است
دهد حکم، آنچه را عزمش بشاید
بود در نزد او علم و شمارش
چه محتاج و چه سیر از خوان او یبند
گاهی نزدیک و گه تار یک و گه نور
هم او آگه زاسرار درونش
ستایش لایق آن ذات باری
تمام قدرت امکان به دستش
شب آورد از پس خورشید، هر روز
عزیز است و هم آمرزد گناهان
بباید ابر احسانش زیادت
ز قدرت بر درش جن، سجده آرد
نیازارد ورا فریاد نالان
جوابش را زاءفت داده باری
مصاحب باشد او با رستگاران
به فرمانش ملک، از پا افتاده است
سزاوار پرستش باشد و ذکر
به رنج و راحت و شادی و هم ذکر
به پیغام آوران، هم او صیایش
سرور از اشتیاقش در تن من
هر اسم از جزا، شوقم به یزدان
نبیند رنگ بی عدلی از او پس
کمر بر طاعت از وحیش بیندم
فلک در لوزه آید از عتابش
هم او فرمان دهد بر این رسالت
همی دست از رسالت شسته بودم
خودت دادی ام نام ز آفت و شر

توضامن گشتی از آسب مردم
پس از آن آمد این وحی الهی
الا پیغمبرم لب بازمی کن
همان امیری که دارد بوی حیدر
اگر گشتی رسالت از تو مقبول
الا ای قوم از حجاج باز گشته
من اندر دعوتش کاهل نبودم
رسانده حق ز سوی خود سلامم
بدانیدای سیاهان، ای سپیدان
علی باشد وصی، هم جانشینم
بود شان علی از شان من چون؟
بوت کی خدا داده علی را؟
خدایم اینچنین نازل نموده
بجز پیغمبر و رب، خاشعین را
همانانی که در حال رکوعند
هر آئینه علی مقصود آیه است
سپس گفتم چنین بر جبرئیلش
که من زاین امر او سر باز دارم
نگریار بفرزنتر گشته دشمن
همانانی که حق در وصفشان گفت
همان قومی که من آزده زانم
در این ره ای خدا جرم چه باشد
ولی گشتی تو در وصف چنین قوم
پیغمبر گوش باشد، زود باور
ولی "خیر لکم" ای قوم جاهل
اگر خواهی نامردمان را
که تا رسوا شوند اندر خلائق
خدایم گفته مسرورش نمایم
مرا دستور ابلاغ اینچنین داد
همان وحیی که در حق علی شد
اگر نا گفته بودم ای خلائق
چون این امرش به دلها میرسانم
شما نیز ای گروه مردمانم
هر آئینه علی مقصود آیه است

تو گشتی بین ایشان: "یا نبی قم"
که شد آغاز با نام خدایی
تو امر خالق است ابراز می کن
ز بهر جانشینی پیغمبر
مصونت دارم از این قوم معلول
چنین خوانی در عالم ساز گشته
به فهم علتش جاهل نبودم
رسان پیغمبر را، این سان کلامم
علی در جانشینی، مرد میدان
نشیند بعد من هر جا نشینم
به سان نسبت موسی و هارون
جز او لایق که دانسته ولی را؟
ولای غیر او باطل نموده
مصائب را بگفت و راکعین را
ز کتاتی داده و پس در سجودند
در این آئینه او مشهود آیه است
به حق برگو سلام و گو دلش
هر اس از قلّت سرباز دارم
به نیرنگ و به مکرو طعنه بر من
زبان گوید کلامی را که دل رفت
بیبندند و اذن گویند نامم
جدا از مهر حیدر مه که باشد؟
ببازاردنی و گوید این قوم:
بگو آری، چنیمنم گفته داور
چو او موعمن بود بر حق و عادل
بگویم آیت و هم نامشان را
ولیکن صبر من بر خشم، فایق
به تبلیغ علی شادش نمایم*
که بر گویم چنین امرش به فریاد
بدان نور حقیقت منجلی شد
رسالت کی مرا می بود لایق؟
خدا حافظ بود بر جسم و جانم
بدانید آنچه را زاین آیه دانم
امام است و هم او صاحب اراده است

بود واجب اطاعت زامر حیدر
به هر یکتا پرستی درزمین است
به هر قوم از سیاهان و سپیدان
به آنانی که در شهرند و صحرا
الا یا معشر الناس این علی را
ه دستورش بود نافذ به دلها
هر آنکس تابع امر علی بود
همانا من کنون که اینجا ستادم
بدانید آخرین بارم بود همان
به فرمان الهی سرگذارید
پس از آن خالق و معبود و اولی
خدایم گفته بعد از من ولی را
پس از آئینه ذات پیمبر
زایشان جمله اشیا تا قیامت
حلال و هم حرام اندر دو عالم
خدایم گفته اندر قول قران
کنون دادم من علم اولین را
الا ای مردوزن از درگه او
خدا را از علی رو بر ندارید
علی هر ناحقی مقهور سازد
اگر چه سوی حق آورده خواهش
علی روشنگر راه خداوند
خدا هر دانشی بر او بداده
علی مرد نخستین در یقینش
در ایمان کس بدین باور ندیدم
علی همراه پیغمبر به هرجا
علی اول مصلی بهر ایزد
من او را گفته ام هستی تو جانم
علی با جان و دل امرم پذیرفت
الا یا معشر الناس این علی را
شما هم برترش دانید و مهتر
از آن رو که آن خدای حی سبحان
نیامزد خدا هر منکری لیک
به هر کس کوسر ناساز دارد

به مردم جمله، انصار و مهاجر
به کوچک یا بزرگش امر، این است
عرب یا که عجم باشد به دوران
مداوم تابند از امر مولا*
به امر و قول و فعل آرید اولی
مخالف با علی ملعون و ادنی
خدا آمرزد او راز موعود
شما را آگهی زامرش بدم
که بر گویم شما را از دل و جان
که اودیدش بود ما فوق هر دید
منم بر جمله اشیا، مولا
امامت هم ولایت مر علی را
به نسلش هم امامت داده داور
یکایک مورد لطف و عنایت
به اذنم باشد و اذن خدایم
حلال این است و حرمت هم بدینسان
به ابن عم خود هم آخرین را
به درگاه دگر چون آوری رو؟
ورا از جان خود برتر بدانید
شما را از پلیس دی دور سازد
نیارد در ادای حکم، کماش
همان که او نامش اندر آیه آرند
کلامش را کلام الله بخوانده
به ایمان برخدا و مرسلینش
چو او بهر نبی یاور ندیدم
علی اندر پرستش هست، برجا
پرستش کرده حق همراه احمد
شب هجرت بیارامی به جایم
هراسان ناشد و درجای من خفت
فضیلت داده چون باریتعالی
پذیریدش امام و میرو سرور
خطابش کرده ای مولا به هر جان
ز استغفار ما پستی شود، نیک
خدا ابواب دوزخ بساز دارد

بترسید از گمانهای مخالف
در آن هیزم زخیل مردمان است
قسم بر ذات حق مقصود خالق
ظهورم بوده است و شوروحالی
هر آنکس که او ندارد باور من
اگر کس در دلش تردید دارد
وگر در سینه شگی بر امامی است
سزای منکر ما هم به دوران
الا اینک خدای از روی احسان
همی بر خلق خود اولاست الله
ستایش گویمش از جان و از تن
الاتا آن زمان که خلقتی هست
کجا برتر از او یابید مردم
بیارد ابر خشم این خداوند
همانا جبرئیل از سوی داور
هر آنکس با علی بستیزد از کین
بود لایق به خشم و نفرت حق
مبادا روی از حیدر بگیرد
مبادا گامتان از حق بلغزد

که حق بردوزخش نیکو است واقف
پذیرایی به سنگ از میزبان است
زارسال رسل از نیک و صادق
منم اینک چو علت بر تمامی
به من کافر بود نی یاور من
به شک در رسول امید دارد
بر اهل البیت من شگش تمامی است
نباشد جز عذاب و آتش جان
به من منت نهادو کردم انسان
"به یکتایی قسم یکتاست" الله
به هر حال وزمان که اومقصد من
ویا روزی رسد هر شب به هر دست
شما نیزافضلش دانید، مردم
بر آنان که این سخن رایاوه دانند
بگفته این سخن را بر پیمبر
وگر مولا میندازد به تمکین
شود بر دوزخ جاوید، ملحق
پرهیزی و از آتش گریزی
چو او حاکم بود غیری نیرزد

الا مردم علی همسایه اوست
خدا گویدز قول حارینش
علی بد هم جوارخالق خود
تفکر در کلام الله نمایند
نظر بر محکومات آن نموده
به تفسیرش برانسان راه، بسستم
بگویم بر شما "من کنت مولاه"
علی، ابن ابی طالب بود دان
ولایش حکم رب العالمین بود
همانا این علی و نسل حیدر
بدان قرآن کلام نور داور
کند سازش دو ثقل از بهر هم هان

که جنب اله به قرآن سایه اوست
صدافسوس و فغان ازضعف دینش
چرا در حق او اینسان ستم شد؟
که تا اعماق آنرا در بیابید
تشابه را زچشمان می زدوده
مگر آنکس که دستش روی دستم
علی مولا بود از گفت الله
برادر، هم وصی هم جانشین هان
که من گفتم بدینجا بر شما زود
پس از من یادگاری ثقل اصغر
بود آیت، شما راثقل اکبر
ز هر یک خواهی اخبار دگردان

جداز هم مگردد تا به کوثر
بدانید این دو ثقلم چون بگویند
بدانید آنچه من ابلاغ کردم
من از سوی خدا گفتم خلائق
مبادا این لقب بر کس برانید
سپس پرسیدازان قوم حیران
یکایک پاسخ آوردند ایزد
بگفتا پس نبی بر آن خلائق:
بگفتم تا که بر گویم جهانی
هرآنکس را منم مولاوسرور
همین حیدر که اکنون بر فراز است
بگفت آنکه پیمبر که ای خلائق:
علی باشد وصی، همراز احمد
علی آن جانشین دولت من
علی خواندشمارا سوی معبود
بوداعمال او شوقا"الی الله
دلش از مهرحق آکنده باشد
علی خصم خدا را بازدارد
علی فرمانروای شهرایمان
به امرحق، هلاک ناکثین است
خدا فرموده در قرآن بی چون:
به امرت این دعا خوانم، الهی
تویاری کن هر آنکس حامی اوست
سزای دشمن او خشم خود نه
اگر ناباورش روی زمین است
خدایا گفته ای پیغمبرت را
الا دین شما "الیوم اکملت"
پسندیدم که اسلامم بیاریید
اگر دینی به غیراز این بخوانید
خدا تکمیل دین با حیدرش کرد
اگر اعمال کس نزد اله است
عمل، بی مهر او بیهوده باشد
نه کمتر آتش قهر الهیست
علی بهرنبی یاورترین است

همان روزی که نزد آمدو بر
امانتدار حق، حاکم زاویند
همان را حق تعالی داد امرم
علی، تنها بود مولای لایق
بجزبر این بوطالب خوانید
چه کس اولی بود بر نفستان هان؟
پس از او یی، تو ای مقصود سرمد
الا ای مردمان، جبرییل صادق
شود آنگه از این سر نهانی
پس از من حیدراست آن میروم هتر
ز شوقش هر دلی در سوزوساز است
برادر مر مرا جز او که لایق؟
نگهبان باشد او بر راز احمد
به تفسیر کتاب و امت من
بدان امری که حق زان هست خشنود
ستیزد آنکه را دشمن در این راه
بود حامی به هر کس بنده باشد
به دشمن خشم خود ابراز دارد
هدایتگر بر اهل دین و قران
شهر، بر قاسطین و مارقین است
نخواهد شد فرامینم دگرگون
خداوند، تو خود بر این گواهی
محبتش بدار از مرحمت دوست
جزای دوستانش رحم خود نه
زمهرت دورو بر خشمت قرین است
به وقت نصب حیدر، امتت را
تمام نعمتم بر قوم، "اتممت"
که در درگاه حق مقبول آید
به عقبی سخت، در رنج و زیانید
مکان منکر او دوزخش کرد
بدون مهر حیدر، خود تباه است
عدو در آتشی پاینده باشد
نه فرصت بهر اصلاح تباهی ست
زاوار و قرینتر ز اهل دین است

رضایت را نباشد آیه ای کان
علی را ربّ و من، باشیم خشنود
علی سر حلقه آن مومنان است
به قرآن گر بخواندی هل اتی را
بدان در حقّ حیدر گشته نازل
خدا خوانده علی را یاوردین
بود پرهیزکارو پاک و طاهر
اگر من برترین پیغمبراسم
بود فرزند، نسل هر پیمبر
بدانید آدم ار مطرود گردید
دلایلش بود، رشکش، مکر شیطان
علی را اگر حسدورزید آه است
تنزل، حضرت آدم، شما را
اگر چه صفوه الله است آدم
خلایق، حال خود را نیک، یابید
ستیغ عزّت اندر کوی ما پست
فلاح و رستگاری سائل او
"ولا یومن به" جز مخلصانش
زمان را خورده سوگند این خداوند
ولی انسان کامل جز علی نیست
منم اکنون که خوانم بر تو سوگند
مرا تکلیف، جز ابلاغ، نبود
نمیرید ای گروه نیک فرجام
به ربّ و احمدو نوری که در اوست
بود "اصحاب سبت" از قول قرآن
خدا باشد گواه این گمانم
ولیکن امر حق در پرده پوشی است
هم اکنون این محک بر دل گذارید
اگر مهرش به دلها رونهاده
وگر خشم از علی دارید دردل
خدا از نور خود، جانم سرشته
پس از حیدر به نسلش تا به قائم
خدا حجت کند کامل بر این خلق
مقصر، هم معاند، هم مخالف

به حقّ حیدر آورده است، سبحان
به قرآن، «امنوا»، اوراست، مقصود
کلام مدح حق بر او نشان است
دخول جنّت آل عبدا را
هر آنکس غیر او گوید چه کاهل
مدافع بر در پیغمبر دین
هم او هادی و مهدی، نور ظاهر
وصیم برترین، اولاد او هم
و فرزندان من از نسل حیدر
زجئات نعیم و کوی جاوید
مبادا کس برد رشک علی، هان
تمام نامهء خیرش تباه است
سبب بودش خطایی مر خدا را
ولی رشکش چنین پاسخ بدادم
مبادا دشمن حق را بتابید
تو از دامن ما کوتاه مکن دست
موالی با علی شد قابل او
به قرآن سورهء والعصر جانان
که انسان در زیان است و به صد بند
سیاهی جز به نورش منجلی نیست
پیامت رارسانیدم، خداوند
به تقوای الهی توشه باید*
مگر با عزت و حرمت به اسلام
اگر مومن نباشد بر من و دوست
بود ملعون، زسوی حی رحمان
که گر خواهم عدو با نام خوانم
مرا حکم خدایی در خموشی است
به حب، یا بغض حیدر، حکم آرید
خدا خوان کرم بر او گشاده
تمام زندگی را خفته در گل
پس از من در علی، این نور، هشته
ستاند حق خود از دست ظالم
به اهل البیت من تا آخرین خلق
چه ظالم او، چه خائن، جمله آسف

الا ای قوم، من هستم رسولش
اگر من مرده باشم یا که مقتول
اگر کس بعد من در قهقرا رفت
خدایم گفته در حق صبوران
اگر بر دین حقم استوارید
ز اسلام شما من را چه منت؟
اگر بر من همی منت گذارید
خدا هم خشم خود شامل نماید
خدا همواره ما را در کمین است
پس از من - در تباهی - رهبرانند
بدانید این گروه اندر قیامت
بر او انصار و اتباع و هم اشیاع
به اصحاب صحیفه شهره باشند
هم اینک جانشینی را امانت
به نسلم داده ام من تا قیامت
کنون تبلیغ امر حق نمایم
بر آنکه زاده یا زاییده گردد
به هر نسلی پدر در گوش فرزند
الا این منصب از عدم شود غصب
نه شاهنشاه، که شاهنشاه نمایی است
بر آنکس بیعتش را هم پذیرد
خدا هر کس ورا یاری نماید
نه او هر بنده را بر خود رها کرد
مشیت مر خدا را این نبوده
نباشد سرزمینی زاهل تکذیب
سپس از امر آن باری تعالی
سفارشهای حق گردد محقق
اگر پیشینیان گمراه گشتند
هم او ویرانگر آیندگان است
هـ لاک اولین و آخرین را
همین باشد سزا مر مجرمان را
خدا من را به امرونی پیش آگاه
شما نیز امر او را گوش دارید
مبادا راه دیگر برگزینید

ز بعد آن رسولانی که بودش
دوباره جاهلیت هست، مقبول؟
ز جرمش کی غباری بر خدا رفت؟
دهم پاداش و نعمت من فراوان
علی و آل او راضی بداریند
خدا هر بنده اش را کرده دعوت
ثواب هر عمل بر باد دادید
که آتش شعله ور، در دل نماید
سزای ناسپاس از او همین است
شما را سوی آتش می کشانند
ندارد یاور و ما، در برائت
ز خشم حق به دوزخ اندر اشباع
مبادا کس ز ما زان دسته باشند
نهم در بینتان هم من وراثت
وصایت، هم خلافت هم امامت
به حاضر هم به غایب روی دارم
تمام خلق عالم دیده گردد*
کند با من به این پیغام پیوند
شهنشاهی شود جای علی، نصب
بر او خشم من و قهر الهیست
بلا شک شعله آتش بگیرد
به محشر وانهد، در دوزخ آید
که پاکی را ز ناپاکی جدا کرد
که خلقش را ز غیب آگه نموده
که گردد قبل رستاخیز تخریب
دهد بر دست مهدی ملک آنرا
که ننگ خلف وعده نیست بر حق
هلاک در گه الله گشتند
همانانی که کفر اندر بیان است
خدا گفته است در قرآن همین را
گرفتار آورم ناباوران را
بکردو من علی آگه ز این راه
ولایت را علم بر دوش دارید
مبادا دست از حیدر بچینید

صراط مستقیمی که به قرآن پس از من این صراط حیدر بود تا پیمبر بعد از این با نام الله همان حمدی که در این سوره خواناست امامان اولیای عرش سبحان همانا حزب غالب حزب اویند که از بهر ظلالست مردمان را خوشا احوال هر کس را خدا گفت برانند هم برادر هم پدر را خدا بوده به دل حگاک ایمان به صحت هم سلامت گام دارند اگر دردل کسی شگی به ما داشت اگر بذر محبت در دلت بود ملایک میزبانست در بهشتند خطاب "طبتم" آید از ملایک بهشت، ارزانی یاران یار است جهنم، خانهء دشمن به آتش خدا فرموده در حق عدویش نگهبانی ز دوزخ پرسشش آورد جواب آید: بلی، لیکن ز حسرت دروغ انگاشتیم آیات رب را خدا فرموده پس: "سحقا" لاصحاب" ولی یاران ما، هم در نهانی "لهم اجر کبیر" از حق تعالی است چه بسیار است از این ره تابه آن راه سر جنگ ار کسی با ما ندارد وگر با ما بنای دوستی داشت منم منذر، علی، هادی دینم منم پیغمبر و حیدر وصیم امامان بعد من از صلب اویند همانا مهدی از ما اهل بیت است بگیرد انتقام از ظالمین او مسلط بر تمام مشرکین است به دین حق بود او یار و یاور

باید پیروی کرد این منم هان ز نسلش بر حق این راه آید احیا قرائت کرده اند: الحمد لله* به شان و رتبهء ما آل طاهاست ندارد ترس و حزنی ره بر ایشان محارب با و را شیطان بگویند دهند اخبار بیهوده نهان را ولای غیر ما را از دلش، رفت اگر ننگ آمد از داور، پسر را به توصیفش چنین گفته به قرآن اگر مومن به دینم، نام دارند نه دست یاری اندر دین، بر افراشت هوای یاری ما در سرت بود ورودت با سلامت می نوشتند نباشد کس در این جنات، هالک که رزق حق بر آنان بی شمار است به گوش آید صدا: "افروز آتش" به دوزخ میکند نفرین هوویش مگر منذر خدا بر تو نیاورد؟ زبانهها بسته شد هنگام بیعت ز وحی و اولیا، مرآت رب را مگر آتش زداید پرده از خواب زحق خائف بوند هم در عیانی امید مغفرت، روز مبادا ست ز آتش اندرون تا اجر الله خدا نفرین خود بر پا ندارد خدا بستود و دردل مهر خود کاشت منم ترسانگر او باشد بشیرم رسول الله منم، صفدر وصیم ولی من را پدر، بر حق بگویند هم او قائم، هم او ار سرنوشت است بود او فاتح هر برج و بارو هم او خون خواه جانبازان دین است ز بحر ژرف حق پیمانهاش سر

نصیب هر کس از احسان و نیکیش
بود نیکو و وهم مختار یکتاست
کلامش چون کلام خالق اوست
رشید است و سدید است ای خلیق
خبر، پیشینیان دادند از او
نباشد حق مگر در نزد مهدی
ببندیش ز روی مهر، عهدی
ولی الله مطلق در زمین اوست
پیام ربّم این بود و رساندم
شما نیز ای خلیق بعد گفتار
پس از من دست بیعت ده ولیم
علی پیوند خود را با نبی بست
نیابت داده من را حقتعالی
خدا فرموده هر کس با شما بست
بدان پیغمبرم: دستم زهر پست
اگر عهدش کسی بشکست، در دام
خدایا عفو و رحمت بر کسی آر
ز آداب و رسوم حق سبحان
طواف حضرت حق از صفا کن
به درگاهش رود هر کس به هر شب
بود بی بهره و محتاج هر بیت
اگر در موقوفات حج بماندی
پس از آن نامه ات پاک است و بی عار
الا بر حاجیان، خود، یا اورم من
تباهی، کارنیکان، نیست آری
اگر در بیت رب آید سویش
نه کعبه، بلکه هر مشهد که رفتید
نماز و هم زکات ارکان دین است
علی، جان رسول و جان دینم
پس از من بر خدا، حیدر امین است
علی و نسل او هستند کامل
حلال و هم حرام حق فزون است
از این روی ای گروه آری دست
پذیرید آنچه را در حق حیدر

به قدر ارزش است ای خیر اندیش
ز علم، ارث و زفهم، ادراک، اوراست
به پا دارد نشان از حضرت دوست
عنان عالمی بر او که لایق
بود باقی و حجّت بعد او کو؟
بود نوری اگر، در نزد مهدی
هواداری نیرزد جز به مهدی
امین سر رب العالمین اوست
علی را بعد خود زاین رو نشاندم
یکایک نزد ما آید پدیدار
به اقرار امامت بر علمیم
نبی را بیعت عرش آفرین است
بگیرم عهد بر حیدر شما را
همی پیمان، یقین او با خدا بست
بود بالاتر و مافوق هر دست
اسیر است و خلیق، دیده بر دام
که بر پیمان خود ماند وفا دار
همی حجّ است و عمره از دل و جان
به کوه مروه رو، عهدش وفا کن
شود مستغنی و مسرور از رب
هر آنکس روی خود گرداند در بیت
ردای معصیت از جان براندی
برم، اعمال خود بار دگر آر
ز جان و مالشان خود آورم من
برآنان رحمت حق هست جاری
به دین و علم ژرف آرید رویش
به توبه، دست خود از عیب شستید
حساب کاهلش با جان دین است
مبین بر شما، هم حاربینم
هم او عهدش به ما، قبل از جنین است
هم آنان مثل من، حلال مشکل
از این وقت و مکان حدّش برون است
برای بیعتم با رب هستی
بگفتم بر شما تا روز محشر

امامت دارد از نسلش وراثت
لوای دین به دستش تا به انجام
منم مرشد، شما را ز آتشش دون
شوید از این سه حکم الله، مشعوف
زمنکر وارهید و پس بدانید
که این امر است و فرمان خداوند
یقین، بعد از علی اولاد حیدر
همین گفتار حق اندر کتاب است
نبی هم گفته از بهر هدایت
خدا از لوزه ای بس هول انگیز
مشو غافل ز مرگ و از قیامت
همانا بنندگان در روز محشر
سزای نیک هر کس جنت اوست
هر آنکس آورد بیعت به پیشم
بدین انبوه، بیعت هست، مشکل
مبادا این علی از خود برانید
به میزان آن کسی خیر اندر آرد
سپس از امر پیغمبر، خلائق
همانا ما شنیدیم و مطیعیم
همی عهد و لا از نای بستیم
ز جان و دل قبول اولیاییت
بر این پیمان بمانیم و بمیریم
نباشد منکرش در ما و شگاک
محبت جز علی، کس را روا نیست
پیغمبر، عهد خود از ما گرفتگی
به روح و دستان لبتیک گفتیم
از این پیمان خود، ما سر نیچیم
رسانیم این پیامت را به ایشان
پیغمبر گفت: ای مردم چه گوید؟
خدا آگه ز اسرار دل ماست
هر آنکس کاوهدایت را پذیرفت
وگر کس راه دلت برگزیند
شما گر در پی عهد خدائید
نباشد دست کس بالاتر از او

بود فرزند او مهدی نهایت
رساند این رسالت را به انجام
مبادا حکم رب گردد دگرگون
نماز و هم زکات و امر معروف
خلائق را سوی حیدر بخوانید
جدا از ما ندارد سود، یک پند
امام و مقتدا بر خلق داور
که قصد حیدر و من در کتاب است
روید اندر بر قرآن و عترت
بترسانیده مردان و زنان نیز
بترس از سختی قبر و عقاب
به میزان عمل در نزد داور
نه جایش سوزد از روی خطا دوست
به جنات نعیم او را چو خویشم
به اقرار زبانش، عهد، کامل
به پیمان بر علی ثابت بمانید
که او ایمان به آل حیدر آرد
بگفتند این چنین بعد از دقایق
به امر آنکه گفتی سر به زیریم
به پیمان، محکم و بس پای بستیم
بکردیم و زبان هم در حمایت
همین راه، آخرت از سر بگیریم
محبت را به دل بودی تو حگاک
به شانش غیر فرزندان مگر کیست؟
حجب، از قلب و جان و دل برفتی
وگر نه با زبان لبتیک گفتیم
خدا را زین سبب، قهرش نبینیم
به نزدیکان و دور، اقوام و خویشان
که حق آگه از آنچه می شنودید
به قصد مردمان، ناگفته داناست
خدا در حق او "خیرله" اش گفت
به غیر از نفس خود خسران نبیند
به بیعت با نبی پس رو نماید
"یدالله فوق ایديهم" بود هو

هم اینک بیعتی بایست، بستن
پس از من با امیرالمومنین دست
هر آن مستی که از جام غدیر است
پس از حیدر، حسن مولاست بی شک
پس از او عالمی در شورشین است
امامت بعد از او در نسل آید
یکایک آیتی از حضرت دوست
تباهی حیل‌گر را می‌سزد همان
اگر پیمان شکستی خود غریمی
خلایق، آنچه را گفتم در اینجا
سلام حضرت مولا چنین گوی
بخوانید آنگه از جان و دل خود
خدا: آمرزشت خواهیم و دانیم
خدایا: شاکرت هستیم و ممنون
الا مردم، فضیلت‌های حیدر
نه آنست آنچه من گفتم در این روز
همانا رستگاری بهر آنی است
نه از ما و نه از خوانی که گفتم
بود تسلیم حیدر، رستگاری
بگویند آنچه را حق ز او رضا شد
سزای مومنین آمرزش و جود
ستایش لایق پروردگاری است

از این پس هرگز از آن ناگسستن
به رسم جانشینی داده هر مست
علی بر عرش و فرش رب امیر است
به عهد خویش بی همتاست بی شک
علم بر دوش فرزندش حسین است
پیای تا قیامت، وصل آید
که دنیا و هم عقبی جمله از اوست
"احب الله من اوفی" یقین دان
وگر ماندی، خدایا خود کریمی
به گوش غایبان گویند هر جا
فقط او را امیرالمومنین گوی
"سمعنا و اطعنا" که چنین بد
که جمله روزی آخر سویت آییم
که کامل کرده ای نعمت، هم اکنون
به پیش خالق والای حیدر
که هر جا گوشه ای از سر مرموز
که از رب و من و حیدر جدا نیست
نباشد گر جدا جانی که گفتم
سزای عهد او، جنات باری
نه کفر عالمی او را عزا شد
نه هر کس کز علی خشمش به دل بود
که جز او این جهان را مالکی نیست

